

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نشست تخصصی

تبیین دلالت غیر بیّن در اصول و منطق

ارائه دهنده:

استاد حجت الاسلام مرتضی نوروزی

فهرست مطالب

۴	بیان مقدمات بحث
۵.....	مقدمه اول: تعریف دلالت
۵.....	مقدمه دوم: اقسام دلالت
۶.....	مقدمه سوم: اقسام دلالت وضعی
۷.....	مقدمه چهارم: اقسام لزوم
۸	تبیین بحث دلالت در اصول و منطق
۹.....	دلالت غیربیین در منطق
۹.....	دلالت در علم اصول
۱۰..	تفاوت های علم منطق و اصول در بحث دلالت
۱۳	پرسش و پاسخ

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



بیان مقدمات بحث



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در ابتدای بحث مقدماتی بیان خواهد شد.

مقدمه اول: تعریف دلالت

دلالت در لغت به معنای راهنمایی است و در تعریف منطقیون چنین آمده: «کون الشیء بحالہ اذا علم به علم منه شیء آخر»؛ در فرایندی که بین دو شیء صورت می‌گیرد، از شیئی به شیء دوم منتقل می‌شویم. در اینجا به این شیء اول دال و به شیء دوم مدلول گفته می‌شود و به این انتقال از دال به مدلول دلالت گفته می‌شود؛ مثال معروف آن هم انتقال از دود به آتش است.

برخی منطقیون در پی دقتی که داشتند تعریف دلالت را به صورت دقیق‌تری بیان کردند من جمله حسام‌الدین اسفراینی که می‌فرماید: آن علمی که به شیء اول پیدا می‌کنید و در پی آن به شیء دوم منتقل می‌شوید که می‌تواند از سنخ علم تطوری باشد و می‌تواند از سنخ علم تصویری باشد. یعنی اگر از یک تصویری به تصویری دیگر انتقالی صورت گرفت، این دلالت است و اگر همین انتقال از تصدیق به تصدیقی دیگر باشد نیز دلالت است؛ به عبارتی دال و مدلول می‌توانند از سنخ تصور و تصدیق باشند.

مقدمه دوم: اقسام دلالت

منطقیون دلالت را به لحاظ منشأ تحقق به سه قسم تقسیم می‌کنند: دلالت عقلیه، دلالت طبعیه و دلالت وضعیه که هر کدام از این سه قسم هم می‌توانند لفظی باشند یا غیر لفظی. پی‌بردن به وجود شخصی در اتاق به وسیله شنیدن الفاظی از آن اتاق دلالت عقلی لفظی می‌باشد، پی‌بردن به وجود



آتش به وسیله مشاهده دود دلالت عقلی غیرلفظی می‌باشد، پی‌بردن به عصبانیت شخصی به وسیله به کار بردن الفاظی توسط آن شخص دلالت طبیعی لفظی می‌باشد، پی‌بردن به سرماخوردگی به وسیله سرفه شخص دلالت طبیعی غیرلفظی می‌باشد. نکته‌ای که در اینجا باید مدنظر قرار داد این است که دلالت طبیعی، هم شامل انسان و هم شامل غیرانسان می‌شود؛ به طور کلی هر آنچه که دارای طبع باشد چه انسان باشد چه حیوان و چه نبات؛ مثلاً دم تکان دادن سگ یک حالت طبیعی است که انسان را به معنایی منتقل می‌کند، یا مثلاً متمایل شدن گیاه به یک سمت خاص که دلالت می‌کند بر این که نور از آن جهت به گیاه تابیده است. علائم راهنمایی و رانندگی که برای معانی خاص وضع شده‌اند دلالت وضعی غیر لفظی می‌باشند و انتقال از الفاظ و معانی که لفظ برایشان وضع شده است دلالت وضعی لفظی می‌باشد.

مقدمه سوم: اقسام دلالت وضعی

دلالت وضعی لفظی به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. دلالت لفظ بر تمام ما وضع له (مطابقه)

۲. دلالت لفظ بر جزء ما وضع له (تضمن)

۳. دلالت لفظ بر خارج ما وضع له (التزام)

منطقیون در دلالت التزامی شرطی را ذکر می‌کنند و می‌گویند آن معنای خارج از موضوع له که لفظ می‌خواهد بر آن دلالت کند باید لازم بین بمعنی الأخص باشد یعنی یک علاقه لزومیه‌ای بین این دو برقرار باشد که با تصور معنای لفظ خود به خود آن لازمش نیز در ذهن حاصل شود؛ مثلاً با تصور معنای قند، چای هم در ذهن حاصل می‌شود به دلیل همین علاقه لزومیه‌ای

که بین این دو برقرار است. بین بمعنی الأخص یعنی به صرف تصور ملزوم، لازم در ذهن حاصل شود.

مقدمه چهارم: اقسام لزوم

لزوم بین ملزوم و لازم از سه حال خارج نیست:

۱. لزوم بین بمعنی الأخص: با صرف تصور ملزوم به لازم منتقل

می‌شویم.

۲. لزوم بین بمعنی الأعم: ابتدا باید ملزوم تصور شود بعد باید لازم تصور

شود و بعد رابطه میان این لازم و ملزوم هم تصور شود، در اینجا جزم به لزوم حاصل می‌شود؛ مثلاً برای حکم به بزرگ‌تر بودن کل از جزء، ابتدا بایستی کل تصور شود، بعد باید جزء تصور شود، و بعد این دو با هم سنجیده شوند تا نهایتاً حکم دهیم به بزرگ‌تر بودن کل از جزء.

۳. لزوم غیر بین: لزوم لازم برای مردم با برهان و استدلال ثابت می‌شود؛

مثلاً حادث ذاتی بودن عالم که این‌گونه نیست که با تصور عالم، حادث ذاتی بودن آن هم در ذهن حاصل شود، بلکه نیازمند برهان و استدلال است چراکه شخص عالم، حدوث ذاتی و حادث ذاتی بودن عالم را تصور می‌کند ولی نمی‌تواند با صرف همین تصور به آن حکم دهد بلکه نیازمند برهان است و وقتی برای آن شخص برهان می‌آوریم و می‌گوییم: العالم متغیر مستقل؛ کل متغیر حادث؛ العالم حادث؛ شخص می‌پذیرد و به آن حکم می‌دهد.



**تبيين بحث دلالت
در اصول و منطق**



[با توجه به مقدماتی که بیان شد، روشن می‌شود که]

دلالت غیر بین در منطق

در منطق، بحث دلالت غیر بین به مناسبت بحث دلالت التزامی و شرط آن مطرح شد. منطقیون با لازم غیر بین کاری ندارند چرا که در بحث دلالت التزامی می‌گویند شرطش این است که لزومش بین بمعنی الأخص باشد. منطقیون بحث دلالت را در مباحث الفاظ مطرح می‌کنند و در آنجا به مفردات می‌پردازند و با مرکبات کاری ندارند؛ مثلاً در دلالت مطابقی مثالش را می‌گویند دلالت انسان بر حیوان ناطق، در دلالت تضمینی مثالش را می‌گویند دلالت انسان بر حیوان یا ناطق به تنهایی، و در دلالت التزامی می‌گویند دلالت انسان بر ضاحک پس منطقیون فقط در مفردات به این بحث می‌پردازند و اصلاً به جملات و مرکبات کاری ندارند. در بحث قضایا مرادشان از قضیه، مرکب تام خبری است در هیچ جا بحث نمی‌کنند که این قضیه مدلول مطابقی، تضمینی و التزامی آن چیست، در حالی که مرکب هم دارای مدلول مطابقی، تضمینی و التزامی می‌باشد.

تأسیس ۱۵۸۶ ه.ق

دلالت در علم اصول

در علم اصول از عناصر مشترک استفاده می‌شود، یعنی ادله‌ای که مشترک‌اند بین استنباط احکام شرعی عدیده. در قدیم که فقها حکم فقهی را بیان می‌کردند، دلایل آن حکم فقهی را نیز بیان می‌کردند؛ بعدها فقها فهمیدند که یک سری از ادله هستند که در بین احکام فقهی مشترک‌اند، لذا این ادله مشترک احکام را از دل فقه در آوردند که نتیجه، آن شد علم اصول فقه. در اصول فقه از عناصر خاص بحث نمی‌کنیم؛ مثلاً «إن لم تجدوا ماء فتیمموا صعيداً طيباً»، در این آیه باید چند دلیل و قاعده اصولی را مدنظر قرار

داد تا حکم دهیم به وجوب تیمم برای کسی که آب ندارد، مثلاً ظهور صیغه اِفعال در وجوب و حجیت ظهور قرآن برای همه حتی غیر مقصودین به افهام که قاعده اصولی هستند چون در همه جا مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی این که مراد از صعید، مطلق وجه الارض است یا خصوص تراب، قاعده اصولی نیست، هرچند در استنباط احکام شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد چون از عناصر مشترک نیست.

پس در علم اصول هم با مرکب تام خبری سروکار داریم و هم با مرکب تام انشایی با تمام مدلول‌های مطابقی، تضمینی و التزامی آن اعم از این که دلالت التزامی به نحو بین بمعنی الأخص باشد یا بین بمعنی الأعم باشد یا غیر بین باشد. در حالی که در منطق بحث دلالت محدود شد به مفردات علم منطق از قضایا قیاس تشکیل می‌دهد و نتیجه‌گیری می‌کند؛ لکن به مدلول قضایا کاری ندارد. همچنین در علم منطق اصلاً از مرکب تام انشائی بحث نمی‌شود.

تفاوت های علم منطق و اصول در بحث دلالت

به طور خلاصه تفاوت‌های علم منطق و اصول در پرداختن به بحث دلالت عبارت‌اند از:

۱. علم منطق فقط در مفردات به بحث دلالت می‌پردازد، ولی علم اصول هم در مفردات و هم در مرکبات به بحث دلالت می‌پردازد.
۲. در علم منطق اصلاً بحثی تحت عنوان مرکب تام انشائی نداریم، در حالی که اکثر مباحث علم اصول انشائیات است.
۳. علم منطق فقط از دلالت التزامی بین بمعنی الأخص بحث می‌شود و با دو قسمت دیگر کاری ندارد، در حالی که در علم اصول از هر سه قسم دلالت التزامی بحث می‌شود.

این وسعت بحث در علم اصول به این خاطر است که هدف اصولی استنباط حکم شرعی است از ادله مشترکه و بایستی مدلول ادله در دستش باشد تا ببیند از کجای مفاد ادله و مدلول ادله به استنباط حکم شرعی می‌رسد. در علم اصول به جملات دارای مفهوم «ذات مفهوم» گفته می‌شود. مفهوم دو قسم است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف. در جمله شرطی «الماء اذا بلغ قدر کر لاینجسه شیء» اگر قائل به مفهوم داشتن جمله شرطیه شویم مفهومش این خواهد بود که اگر آب به اندازه کر نرسد با ملاقات شیء نجس، نجس می‌شود. مفهوم جمله از جهت ایجاب و سلب برعکس خود جمله است. اگر جزء جمله شرطیه از سنخ خبر بود جمله خبری است و اگر جزء جمله شرطیه از سنخ انشاء بود جمله انشائی است؛ مثلاً «اذا کانت الشمس طالعه فالنهار موجود» خبری است و «ان جائک زید فاکرمه» انشایی است؛ در هر دو صورت از مفهوم جمله شرطیه بحث می‌شود که مفهوم دارند یا خیر و مفهوم هم از سنخ مدلول التزامی بین بالمعنی الأخص است. مدلول جمله همان مدلول مطابقی است.

در دوران بین تخصیص و تخصص اگر یک عامی داریم که می‌دانیم یک فرد از تحت آن خارج است لکن نمی‌دانیم که تخصیصاً خارج است تا تخصصاً. مثلاً مولا گفته «اکرم کل عالم» و ما می‌دانیم که زید وجوب اکرام ندارد اما نمی‌دانیم که زید عالم است و از میان علما استثنا شده (خروج تخصیصی) یا این که زید اصلاً عالم نیست لذا اکرامش واجب نیست (خروج تخصیصی). برخی اصولیون چنین استدلال کرده‌اند که در اینجا یک قضیه شکل می‌دهیم «کل عالم واجب الإکرام» بعد از این قضیه عکس نقیض می‌گیریم: «من لیس بواجب الإکرام لیس بعالم». پس نتیجه می‌گیریم که زید که احترامش واجب نیست، اصلاً عالم نیست، پس خروج در اینجا تخصیصی است.

حال سؤال بعدی این است که آیا در علم اصول این لوازم اعم از بین به معنای اخص، بین به معنای اعم و غیر بین حجیت دارند یا خیر؟ در پاسخ گفته می‌شود: آن مقداری که زیرمجموعه ظهور باشد حجت است و ظاهراً آقایان مدلول التزامی بین به معنای اخص را زیرمجموعه ظهور می‌دانند لذا مفاهیمی که زیرمجموعه ظهور هستند حجت می‌باشند. عده‌ای از دلالت‌های سیاقی و التزامی بین به معنای اعم هم که زیرمجموعه ظهورند نیز حجت هستند؛ مثل دلالت‌های اقتضاء که نوعاً حجت‌اند یا مثلاً برخی از دلالت‌های تنبیه اما دلالت ایماء چون به مقدار ظهور نمی‌رسد از باب ظهور حجت نیست. دلالت التزامی غیر بین مثل عکس مستوی و عکس نقیض که از باب ظهور حجت نیست اما گفته می‌شود که لوازم امارات که حجت است لازم نیست به مقدار ظهور برسد بلکه از جهت دیگر می‌توانند حجت باشند؛ مثلاً برخی از باب میثاق عقلایی حجت می‌دانند و برخی از باب صدق خبر حجت می‌دانند و برخی از باب درجه احتمال حجت می‌دانند و... به نظر بنده در اینجا باید قائل به تفصیل شد؛ با این توضیح که ببینیم دلیل حجیت ملزوم چیست و بعد ببینیم که شامل لازم غیر بین هم می‌شود یا خیر.

در علم منطق بیان شد که فقط در مفردات از دلالت بحث می‌شود و در دلالت التزامی هم به بین به معنای اخص اکتفا می‌کنند و در قضایا دیگر بحثی نمی‌کنند از دلالت، درحالی که می‌توان در بحث لوازم قضایا هنگامی که از عکس‌ها بحث می‌شود دلالت التزامی غیر بین را با آن تطبیق داد چراکه لزوم عکس‌ها (عکس مستوی، عکس نقیض، نقیض‌ها و...) به نحو لزوم التزامی غیر بین می‌باشد.



پرسش و پاسخ



سؤال: اگر ظهور دلالت اقتضایی اجماع هم حل نشود با بحث‌های دیگر می‌توان حجیتش را اثبات کرد؟

جواب: از باب ظهور اگر حجیتش ثابت نشد، مثلاً ممکن است کسی بگوید خود ملزوم یک خبر است، این هم یک خبر جدا، از باب پشت خبر یعنی مثلاً وقتی به شخصی می‌گوییم ساعت چهار شد، دو مطلب را می‌خواهیم به او بفهمانیم: اول این که ساعت چهار شد و دوم این که زمان دم کردن چای فرارسیده است. در اینجا باید از باب صدق خبر وارد شوید نه صدق ظهور. اگر واقعاً کسی از راه دلیل لفظی نتوانست قضیه را حل کند، هر جا که شک در حکم تکلیفی باشد باید به سراغ اصول عملیه برود.

چرا عکس مستوی موجه کلیه، موجه جزئیه است؟ چون موجه کلی مواردی را که صادق است بین موضوع و محمول، یا تساوی برقرار است، یا موضوع اخص مطلق از محمول است و به غیر از این دو نداریم. چون در سایر نسبت‌ها نمی‌توان موجه کلیه تشکیل داد. در هر دو صورت که بیان شد اگر عکس مستوی را موجه جزئیه بگیریم صادق است؛ مثلاً «کل انسان ضاحک» عکس مستوی آن می‌شود «بعض ضاحک انسان» نسبت به بعضی دیگر هم می‌گوییم مفهوم ندارد و در مورد آن حرف نمی‌زنیم. ولی اگر که عکس مستوی موجه کلیه را موجب کلیه بگیریم، فقط در یکی از این دو صور صادق است و قاعده منطقی باید کلیت داشته باشد.